

سازد که دیگر این گونه خیالات در خاطر آن آشفته مغزان سراسیمه سر
 گرز نکند - لاجرم آن قره باصره عظمت باین عزیمت صائب جریده گردیده
 با بهادران گزیده بر چیده بامداد حمایت و عنایت الهی راهی بنگاه آن
 مقهوری چند گردید - بعد از طی بیست و چهار کروه رسمی سیاهی سپاه
 غنیم تیره گلیم از دور ظهور یافت هوا خواهان بی درنگ چون برق
 سوزان خود را بر قلب لشکر آن سیاه رویان سوخته خرمن زدند - و در
 ازدک زمانی به نیروی نازید الهی و اقبال نامتناهی بادشاهی مخالفان
 را بی پا و بی جا ساخته تا دو کروه تعاقب نمودند - و در اثنای راه نوردی
 بسی دیهات و قریات را پی سپر مراکب مواکب اقبال گردانیده خشک
 و تر آن دیار را بآتش غارت و نهب پاک سوختند - و آخر روز بقصبه
 گلبرگه رسیده حسب الامر جمعی را بجهت محافظت پناه بردگان مزار
 فیض آثار سید محمد گیسو دراز تعیین نموده دیگر تمام سرزمین آن را
 بچاروب نهب و غارت پاک روفتند - چون خندق قلعه بسنگ و خاک
 انباشته برجهها با فصیل بضر و توپها خراب گشت بیست و هفتم دلاوران
 نصرت شعار بمدد زینه بر برجی که مخازیل پیش آن دیوار ریخته
 بر آورده بودند بر آمده شروع در کندن و انداختن آن دیوار نمودند - اگرچه
 متحصنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده بیان و تفنگ بازار کارزار
 و هنگام جنگ را رونق و گرمی دادند و حقههای باروت و لکتههای نفت
 آلود و پشتوارهای کاه را آتش داده از بالای انداختند اما دلاوران تهور
 کیش سخت کوش به یمن کار کشائی اقبال بیزوال شهشاه عدو بند آفاق
 گیران را شبم گلزار فتح انگاشته و در راه خداوند خود جان عزیز را
 دریغ نداشته یک دفعه بدرون ریختند - درین صورت دلاور حبشی
 که از قبیل عادل خان با دو هزار پانصد برقداز و توپ و تفنگ بسیار

بمحافظة آن می پرداخت خود را در معرض هلاک دیده دل پای داد
 و بیست و نهم عرضداشتی مشتمل بر استعقای زلات و جرایم خود ارسال
 داشته اظهار اطاعت نمود - چون در قلعه بیشتر مردم مسلمان خصوص از
 گروهی سادات بودند بمقتضای صورت و فتوت دینداری او را با سایر قلعه
 نشینان امان جان داده حکم فرمودند که باعیال و اطفال همه از قلعه برآیند -
 روز دیگر غره فی قعه سده یک هزار و شصت و هفت قاعدار با کلید در
 خدمت عالی رسیده التماس رخصت بیجا پور نمود - شاه فلک دستگاه
 قلعه را بتصرف خود آورده خطبه بنام نامی بادشاه آفاق گیر بلند آوازه
 ساخته او را متخلف به بیجا پور رخصت فرمودند *

چون از عراض گوهر اکلیل جهانبانی حقیقت کشودن قلعه مذکور
 بعرض مقدس رسید از روی کمال قدردانی و نهایت مهربانی شانزدهم
 فی قعه بآن بخت بیدار سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانه سروراید
 و خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلوانتاره و فیل با یراق طلا و ماده فیل
 بطریق انعام که از سابق و لاحق دوازده کروز دام باشد مرحمت فرمودند
 و بیدار را بظفر آباد موسوم ساختند - و بمعظم خان خلعت خاصه و محال
 ولایت کرفاتک بجمع چهار کروز دام که پیش از ملازمت اشرف از
 مرزبان آن جا گرفته و پس از آن داخل ممالک محروسه گشته بود
 بطریق انعام عنایت نمودند - و شاهنواز خان را باضافه هزار سوار بمنصب
 پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مهانت خان را باضافه هزار
 سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 و خلعت خاصه و شمشیر مرصع و نجابت خان را باضافه هزار سوار بمنصب
 پنج هزاره چهار هزار سوار و راجه زلی سنگه را نیز بهمین منصب و خلعت
 خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربی با زمین زرین و فیل و ماده فیل معزز

و مباحی گردانیدند - فرمان شد که چون راجه رای سنگه درین مهم ترددات نمایان بجا آورده و زخم‌های منکر برداشته او را بخصت وطن داده یک لک روپیه نقد در طلب نقدی او تن نمایند - و اخلاص خان بلاضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و سه سوار و عطای خلعت و نصرت خان نیز بلاضافه مذکور بمنصب سه هزار و دو سوار و پانصد سوار و دلیر خان بلاضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و سجان سنگه بدبیله بمنصب دو هزار و پانصد سوار و پانصد سوار و راو تن بمنصب دو هزار و دو سوار و دیگر اکثر بندها که مصدر تردد نمایان شده بودند بمنصب نمایان از اصل و اضافه سر افزای یافته بر کام خاطر فیروز گشتند *

چون غازی پسر رندوله و عبد الرحمن داماد ریحان شولا پوری بارادۀ بزدگی درگاه آمده درین یساق ترددات نمایان بجا آورده بودند نخستین بمنصب سه هزار و دو سوار و درمیدن بمنصب دو هزار سوار سر بلندی یافتند - چون درین وقت کارها بر وفق موم موافقان بر آمده فتم حصون که پیش نهاد خاطر اشرف بود بوجه احسن روی نمود بیجاپوریان شیوه تطوع و تعبد پیشه کرده بنده و سر انگنده شدند - و جانشین عادل خان در هیچ ماده ایستادگی ننموده ابراهیم خان بچتر را که از معتمدان آن خاندان بود فرستاده امان طلبید - و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر گران بها و نقد و انیال بطریق پیشکش واصل ساخته قلعه پرینده با لواحق و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو بتصرف بندهای بادشاهی وا گزارد - و بعد از برگشتن بچتر خان اسناد سپردن حصون و ولایت مذکور بتمام بندهای درگاه ارسال داشت و عرضداشت بادشاهزادۀ والا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه جهان رسید - بادشاه شکسته نواز فلک دستگاہ از روی کمال عنایت و احسان

بر عجز و در ماندگی او بخشیده پنجاه لک روپیه از جمله پیشکش معاف فرمودند و فرمان عالیشان محتوی بر عنایات بادشاهی بقام او صادر فرمودند - و ببادشاهزاده عالی مکن فرمان دادند که با عساکر فیروزی متأثر مراجعت بارنگ آباد نموده قاضی نظاما را برای وصول پیشکش بفرستند - و بمعظم خان حکم شد که در قلعه پریفنده و قلاع ولایت کوکن و محال و نکو تهانه نشانده بعد از مراجعت قاضی نظاما با پیشکش روانه درگاه عالم پناه گردد *

هژدهم ذی قعدة شجاعت خان بقلعداری از کابل و سعادت خان بصیانت حصار شهر مذکور از تغیر فتح الله ولد سعید خان و عبد الله خان ولد خان مذکور بمنصب دو هزاره سوار و فوجداری هر دو بنگش از تغیر سعادت خان و بیست و یکم خواجه دولت محلی بخدمت نظارت مشکوی معلی از تغیر نظر خان و عطای خلعت و خطاب دربار خان و اضافه سر بلندی یافتند *

حقیقت عارض شدن عارضه نا ملائم بر مزاج

اشرف و وقوع وقایع عظیمه و برهم

شدن معاملات سلطنت

در عین این امن و امان که از وفور عاطفت و احسان و فرط فوازش و لطف بی پیلن آن سرور رعیت پرور کافه انام بکمال فرخ بال و رفاه حال می گزرانیدند و از صبح تا شام بفرخی روز عید و نوروز و از شام تا بام بوسفیدی لیلۃ القدر بسر برده از حصول انواع امال و امانی کامیاب

مرادات دوجہانی و سعادات جاودانی بودند کہ بہ یک ناگاہ ہفتم ذی حجہ سنہ یک ہزار و شصت و ہفت عارضہٴ نا ملائم عارض وجود مقدس گردید و مزاج مبارک آن باعث استقامت احوال عالم اول از حبس بول و قبض طبیعت و ثانیاً از رنگرز ازدیاد مواد دسوی کہ سبب وزم اسافل شدہ فی الجملہ تمایلی از مرکز اعتدال حقیقی راہ یافتہ طرفہ گرانی پیروان کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - بنابر آن کہ کار از چارہ گبری محلات گزشتہ بود اطباء قانون دان شفا طلب ناچار در تقلیل مواد مرتفعہ و تلطیف قلع مادہٴ منتصبہ بحجاست کوشیدند - از آن جا کہ کوشش تدبیر با دستبرد تقدیر بر نیاید اعلا معالجۃٴ اطباء مسیحا دم نافع و سودمند نیفتاد - و روز بروز بیماری در باشتداد آوردہ امتداد آن یک ہفتہ کشیدہ رفتہ رفتہ بہ تسلسل بول و قبض طبیعت و وزم زیر ناف منجر گشت و خشکی کام و دہان رو بہ تزیاد نہاد و بسبب خوردن ادویہ سرد کار بادرار بول انجامید و گاہ گاہی اثر تپ نیز علاوہ دیگر علل می شد - چون درین ہفت روز مطلقاً میل طبیعت افسس بطعام نبود و اصلاً چیزی نوش جان نفرمودہ و دوا و مدارای حکما فائدہ نمی داد تزلزل باساس طبایع و ارکان و وھن و فتور در بنای استقرار کون و مکان راہ یافتہ زمین بر قرار خویش بل آسمان بر مدار خویش نمائند - تا آنکہ بعد از مجالفہٴ اطبا شروع در خوردن قلیلی شوریای پودینہ فرمودہ برای دفع قبض بتجویز تقریب خان شیر خشت نفعی عظیم بخشید - و ضعف رو بکمی نہادہ طبیعت مکرر اجابت نمود *

درین مدت اگرچہ شاہ بلذد اقبال محمد دارا شکوہ و بعضی از خالصان و مقربان حضرت خلافت در آسایش گاہ مقدس بار یافتہ از مشاہدہٴ طلعت خجستہ کسب مادہٴ آرامش خاطر و تسلی دل می نمودند اما

ازین جهت که در معرض این احیان از مطلع غسل خانه چه جای بارگاه
خاص و عام آن آفتاب اوج عز و اجلال طلوع گیتی افروز نذمود عموم خلایق
از سعادت دیدار حرمان نصیب بوده از زوی کمال خواهش و آرزومندی
بغایت اضطراب داشتند - پانزدهم ذی حجه بجهت دیوان خوابگاه معلی
تشریف آورده سایر بندگان را بار کورنش دادند و آرزومندان دیدار فیض
الانوار را از جلو جمال با کمال حیات تازه و مسرت بی اندازه عطا فرمودند -
درین تاریخ پادشاهزاده سعادت پیروز محمد دارا شکوه را باضافه ده هزار
ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب پنججاه هزاره چهل هزار سوار
سی هزار سوار دو اسبه سه اسبه و انعام یک کرور دام که از سابق و لاحق
بیست کرور دام باشد سر بلند و سرفراز ساختند - و مبلغ هفت لک
و پنججاه هزار روپیه زکوة سائر دار الخلافه معاف فرموده حکم فرمودند که
هر جا ایات اقبال نزول اجلال داشته باشد زکوة آنجا معاف شناسند -
و پنج هزار مهر بجهت ایاب استعفاق حواله فاضل خان و رضوی خان
و سید هدایت الله صدر فرمودند و بسیاری از زندانیان را بی آنکه از
کیفیت جرائم جنایات آنها شرایط استفسار بجا آید آزاد نمودند *

درین ولا عرضداشت پادشاهزاده جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب
بهادر مشتمل بر خیر تولد فرزند سعادت مند شب یازدهم ذی حجه سنه یک
هزار و شصت و هفت با هزار مهر نذر از نظر فیض اثر گزشت - آن نوبت
ریاض سلطنت را بساطن محمد اکبر نامور گردانیده خلعت خاصه
پادشاهزاده عالی فطرت بلند مرتبت مرحمت گشت - و معظم خان
بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی اشرف از خدمت جلیل القدر
وزارت معزول گشته حکم معلی بشرف نغان پیوست که محمد امین خان
که به نیابت پدر خدمت دیوانی بتقدیم می رسانید به کچهری فرود

و معظّم خان با مهابت خان و دیگر بندهای بادشاهی بحضور پرنور بیاید
و تا مقرر شدن دیوان دیگر رای رایان باصرد دیوانی بپردازد *

از واقعه سورت بعرض مقدّس رسید که قایم بیگ فرستاده درگاه
جهان پناه چون از استنبول مراجعت نموده وارد حلب گردید با مرتضی پاشا
حاکم آن جا کمال محبت و دوستی بهم رسانیده از کثرت آمد و رفت
بخانه یکدیگر و کمال بی حجابی بیک کنیز معتبر او که تازه خریده بود
تعلق بهم رسانید و این معنی بر طبع او گرانی نموده به نوکران خود اشاره
نمود که بخدمتگاران او سازش نموده زهر بخورش دهند - آن ناقص
خردان باندک طمع فریب خورده بشربت زهرآگین کار او و محمد حسین
دامادش باتمام رسانیدند *

هفدهم و نوزدهم محرم الحرام بجمهورکه درشن در آمده منتظران
دولت دیدار را بشرف درینقت مشاهده جمال چهره نورانی کامیاب
صوت و معنی ساختند - و بجهت تخفیف کوفت و تغییر مکان حرکت
بر توقف اولی دانسته برفاقت توفیق ابزدی و حراست تائید صمدی
بیستم محرم روی توجه از دار الخلافه بصوب اکبر آباد آورده در وقت
متوجه شدن خلیل الله خان را باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب
پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه
و صوبه داری و حراست قلعه شاه جهان آباد و میر میران پسرش را
بخطاب میر خان و حسین بیگ خان از تغییر او بخدمت میرتوزکی
و روح الله میر عمارت را بخدمت دیوانی و محمد صالح علی مردان
خان را به بخشگی گری و دیوانی بیوتات و واقعه نویسی دار الخلافه
و محمد مقیم برادر کلانش را بخدمت دیوانی بیوتات رکاب سعادت
از تغییر او و عزت خان را به نیابت شاه بلند اقبال بحراست دار السلطنت

لاهور از تغیر بهادر خان و شیخ موسوی گیلانی را بنظم صوبه ملتان از قبل آن بیدار بخت و منصب هزاری چهار صد سوار اختصاص بخشیدند - بیست و نهم نزدیک متہرا از تغیر دانشمند خان میربخشی که خود استعفا نموده بود محمد امین خان را بخشی گردانیده باضافہ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و عطای خلعت خامہ و قلمدان مرصع برنواختند - ثمر خان بانعام دہ هزار روپیہ از جواہر و طلا و شیخ فرید ولد قطب الدین خان باز بمنصب سابق سه هزاری دو هزار سوار و ابدال بیگ کوتوال بخطاب کوتوال خان نوازش یافتند *

از واقعه دکن بعرض مقدس رسید کہ گرامی گوہر بحر عز و اقبال محمد اورنگ زیب بہادر معظم خان را بہ پریندہ و قاضی نظاما را بجهت حصول پیشکش بہ بیجاپور فرستادہ علی بیگ ملازم سرکار خود را با جمعی از تفنگچیان بحراست قلعه گذاشتہ شب دوشنبہ ششم محرم مطابق حکم معلی مراجعت بارونگ آباد فرمودند - در پنج روز بطفر آباد عرف بیدر رسیدہ نہ روز مقام فرمودند - و میرجعفر بخشی خود را با هزار و پانصد سوار و چہار ہزار بندوقچی و پیادہ وغیرہ بمحافظت قلعه مذکور گذاشتہ چہارم صفر در سواد اورنگ آباد نزول اجلال فرمودند *

چون درین ایام صبیحہ رضیہ شاہنواز خان کہ زوجہ مکرمہ آن والا تبار عالی مقدار بود ازین جہان فانی رحلت نمودہ در تصور جنات عدن با حور العین آرام گرفت و از رھگز انس و الفتی کہ بآن کریمہ دودمان صفوت و صفا داشتند غبار کدورت بخاطر عاطر راز یافتہ پنج روز بیرون توقف نمودہ نوزدہم صفر داخل اکبر آباد گشتند - مجملہ ہشتم صفر سنہ یک ہزار و شصت و ہشتت ہمعذان دولت و اقبال بمنزل گہات سامی کہ بر کنار جون بفاصلہ سه کروزہ از اکبر آباد واقع است نزول اجلال

فرموده تا رسیدن ساعت مسعود برای نزل موکب والا بمركز محيط دولت و اقبال که باختیار اهل تنجیم نوزدهم ماه مسطور قرار یافته بود ده روز در نشیمنهای آن مکان اقامت ورزیدند - درین مکان بکرم الهی از خوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بحال آمده از ابتدای کوفت لغایت امروز بعد از دو ماه و کثیری بی مدد دوا طبیعت اجابت نموده روز بروز اثر صحت رو بفزایش نهاد - اگرچه ازین کوفت تصدیع بیماری آن حضرت به نهایت مرنده نا توانی کشید و لیکن بفایر آنکه در تشیید مبانی ثبات و قرار و توکل کامل آن حضرت خلل راه نیافته بود در عین آزار و کلفت که تاب و تحمل آن مقدور بشر نبود باوجود کمال درد بصبر ایوبی و نهایت شگفته روئی گزرانیدند - و خود را بحفظ و صیانت حکیم علی الاطلاق سپرده معالجت روحانی که عبارت از عطای ذور و صدقات است عمل نموده باین دستور شافی اجزا و مصالح داری شفا مهیا ساختند - تا آنکه بخاصیت صدق نیت و التجا و ارادت بجانب احدیت که از لوازم علو همت است و بدستداری وثوق امیدواری و پایداری بسوخ عقیدت که مستلزم ثبات قدم و پائنداریست در عرصه رضاجوئی الهی دوا سود مند و دعا موثر گردیده بمحض فضل الهی و عنایت بی غایت نامتفاهی بمجرد رسیدن این مکان فیض نشان شاهد مقصود از پرده غیب چهره بنموده کار پردازها مشیت جناب پروردگار بروی کار آمد - و رنگ آمیزها نیرنگ قدرت قادر علی الاطلاق آشکار گشته مزاج و هاج آن مظهر لطف آفریدگار بمركز اعتدال و حالت اصلی باز آمد - چون قرار یافته بود که تا باتمام رسیدن کار عمارت بمقول گرامی بادشاهزاده بلند اقبال بمبارکی اقامت نمایند لاجرم هجدهم صفر از آن خجسته مکان به بهادر پور تشریف آورده نوزدهم ماه

مذکور سال هزار شصت و هشت هجری هلال سفینه را از برکت
 نزول اشرف غیرت افزای ماه چهارده و دریای جون را چون نهر منجره
 پرنور گردانیده در ساعتی سعادت آمد بدولت سرای شاه بلند اقبال
 نزول اجلال افزایی فرموده ساحت روزگار را بغروب دیدار انور تجلی آمد
 فیض سرشار نمودند - سایر منوطدان اکبر آباد که مانند اهل صوم منتظر
 طلوع هلال فرخ فال عید شوال بر هر دو جانب دریا بسان مژگان صف
 بصف بهر تماشای آن زینت افزای انجمن شهود و پیرایه پیرای عالم
 وجود ایستاده بودند چون در عین پریشانی خاطر و توزع باطن در دل
 شب نومیدی طلیعه طلوع بامداد مراد برای العین مشاهده نمودند از
 غایت شادی و انبساط آن روز را روز عید سعید و نوروز گیتی افروز گرفته
 گروز عمر بفته و آینده گرفتند - و از ساکنان عالم بالا تا سکنه دار الخلافه والا
 رو بقبله اجابت آورده دست بدعا و لب بآمین کشادند - بعد از نه روز
 بعمارت عالیله قلعه تشریف فرموده زای عالم آرا بر آن فرار گرفت که بشکر
 این احسان بی پایان الهی و سپس بی قیاس لطف خاص نامتناهی
 مجلس نو آئین بحسن زینت چون گلشن ارم ترتیب دهند - لاجرم درین
 ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که از مردها صحت بادشاه آفاق خدیو مبارک
 و استحقاق جهانیان کامیاب مرادات دو جهانی و سعادات جادوانی گشته
 هر روز بنوروز عشرت می گزانیدند و ابواب نزول حوادث آسمان و شیوع فتنه
 آخر الزمان بر روی اهل زمین مسدود گردیده خلق از غایت شادی و نشاط
 در جامه نمی گنجیدند آوازه جشن قمری انتهای سال شصت و هشتم
 و آغاز سال شصت و نهم از زندگانی جاردانی آن حضرت روز دو شنبه
 بیست و چهارم ربیع الاول موافق دهم بهمن در دولت خانه اندرون قلعه
 مبارک آرایش پذیرفته آورده گوش ماهی تا ماه گشته شمول نشاء بیغمی

از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغها گسترود - و فیض خورمی در
فسحت آباد فراغ خاطرهارحل اقامت انداخته قاف تا قاف افاق را
سرشار نوشخند و قهقهه انبساط ساخت - بنام ایزد فوائین مجلسی بزیب
و زینت آراسته گشت که از آغاز سرانجام اسباب نگارین کارخانه دنیا تا
این اوان در عهد هیچ یک از سلاطین نامدار و خواقین کامگار آذین پذیر
نشده بذظر فلک هزار چشم در نیامده باشد و بعد این هم ذکر مچملش
چه جای تفصیل سرمایه آرایش روزگار و پیدایه نرئین لیل و نهار گردیده تا
قیام قیامت مذکور زبانها خواهد بود - لله الحمد و المنة که از سر
نوروی تخت روزگار و افسر گوهر نگار از قدم فرخنده و تارک مبارک زینت
دیگر یافت و قامت خمیده پشت سپهر دوار باستقامت مزاج و هاج میل
براستی نموده عالمی بغوز مدعا رسید - چون از آغاز ایام کوفت تا انجام
آن بادشاهزاده والا گهر بلند اقبال وظایف خدمتگاری آن حضرت را که
اعظم مراتب عبادات است از سرحد امکان در گرزانیده نیم نفس از
فیض خدمت دوری نمی گزیدند لاجرم آن حضرت بعد از یافتن صحت
بیشتر از پیشتر در مقام تربیت و ادای حقوق آن والا گهر گشته نخست به
تشریف خلعت خاصه و انعام کرور روپیه نقد و جمدهر با پهلکتاره
و سرپیچ لعل و بازو بند خاصه و تسبیح مروارید که اکثر اوقات مرسله گردن
مبارک می ساختند و بیست و سه لک روپیه ارزش داشت و دیگر مرصع
آلات بقیمت چهارده لک روپیه دقایق مراتب و قدر و مقدار آن والا تبار
را افزایش داده ده هزاری ذات و سوار بر اصل منصب آن سپهر مرتبه
افزوده جاگیر گرامی را موافق منصب شصت هزاری چهل هزار سوار
سی هزار در اسپه سه اسپه تفحصوا نموده و تمام طلب منصب بانعام که
هشتاد و سه کرور دام و حاصل آن از قرار دوازده ماهه دو کرور و پنجاه و

هفت لک و پنجاه هزار روپيه مي شود با صوبه بهار و صد راس اسب ضميمه آن مراحم عميمه نمودند - سلطان سلیمان شکوه را باضافه سه هزار سوار بمنصب ده هزاري پنج هزار سوار معزز و مکرم ساختند - جعفر خان را بمخدمت وزارت کل و عذابت خلعت خاص و قلعدان مرصع چهره مزید اعتبار بر افروخته تارک افتخار بر افراختند - و مقرر شد که بر محاسبات دستخط رای رایان و بر پروانجات پائین مهر خان مذکور مهر او هم مي شده باشد - و تقرب خان بمنصب پنج هزاري هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزاري هزار سوار و نوازش خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و تربیت خان بمرحمت خلعت و جمدهر میفاکر و اضافه هزار سوار در اسپه سه اسپه و صوبه داري اوده و عطای نقاره و راجه مها سنگه بهدوریه بمنصب هزاري هزار سوار از اصل و اضافه سر افرازي يانند *

درین وقت مهابت خان و ایرج خان و سید شهاب الدین و مهدی قلی خان و دیگر جمعی از بندها که بفرمان والا از دکن بدرگاه جهان پناه روانه شده بودند سعادت اندوز ملازمت اشرف گشتند - و هر کدام از محمد بیگ و یادگار بیگ باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و سید بهادر بمنصب هزاري هزار سوار و خدمت فوجداري میان دو آب از تغیر غضنفر خان و جاگیر داري دون سري نگر و غیره و راجه سیو رام کور باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و خدمت قلعداري مزدور و اسمعیل بیگ بمخدمت بخشى گري احدیان از تغیر سید بهادر و شفقت الله بداروغگی پیشکش از تغیر اسمعیل بیگ و سر بلند خان بمخدمت داروغگی توپخانه و منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و فیض الله خان از تغیر مشار الیه بمخدمت آخته بیگی و فرهاد بیگ علی مردان خان

بخدمت میرنوزکی رسید شهاب بارهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و دویست سوار و خطاب شیر خانی و فوجداری مهندسور و عبد الله خان ولد سعید خان بفرزنی پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و نصیری خان بمنصب سه هزار سوار از سابق و لاحق سرافراز گشته گرامی قدر والا مقدار شدند *

شودهم ربیع الثانی بعرض اشرف رسید که ملا عبد الحکیم سیالکوٹی که شرح فضائل و کمالاتش را دفتی جداگانه باید این مکان را محل اقامت خود ندانسته دوازدهم ماه مذکور رهگرای عقبی گردید - پانزدهم جمادی الثانی مهابت خان بعنایت خلعت خاوه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و خدمت صوبه داری کابل و معتقد خان وارد نجابت خان را بفوجداری و تیولداری بهرایچ از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار هشت صد دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیده معزز و مکرم رخصت فرمودند *

گزارش داستان عبرت افزای و نگارش واقعه

عبرت پیرای که در آغاز سال سی و دوم

جلوس والا باقتضای قضای نازل

روداد و وقوع حوادث و مصائب

و بوهم شدن معامله

اگر معقول حال جهانیان نه قضا است

چرا مجاری احوال ما خلاف رضاست

بلی قضا است بهر نیک و بد عذای کش خلق

بدآن دلیل که تدبیرهای جمله خطاست

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد
که نقشبند حوادث درای چون و چراست
بدست ما چو ازین حلّ و عقد چیزی نیست
به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزا ست

از غوائب سوانح دهر بوالعجب و بدایع وقایع روزگار حادثه زای واقعه طلب
که در انجام عهد و فرجام روزگار اعلیٰ حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی
روداد سانحه ایست اعتبار آموز حیرت افزای و واقعه ایست بصیرت اندوز
عبودت پیرای که سرمایه بیدنائی و کحل رشدائی در دیده اصحاب دانش
و ارباب بیدش می کشد و بی بصیرانرا دیده حق بین حقیقت نگر بل
گوش و هوشی دیگر می بخشد - چنانچه از بدو آفرینش تا این آوان در
آثار نامهای پاستان و تواریخ پیشینیان خلمه از سلاطین قدیم و ارباب ملک
عظیم نظیر آن بنظر حقایق نگر صاحب نظران در نیامده - و کیفیت این
معامله برین نمط است که چون بخشنده بی منت آن نیر اعظم سپهر
عدل گستری را که در عالم عبودت به همه معنی جانشین خلقی راشدین
و قائم مقام آئمه دین مبین اند بلکه آیه رحمت خاص از آسمان مواعب
ایزدی بر بلاد و عباد فرود آمده بعطای کثرت اولاد امجاد که عمر دو باره بل
حیات جاوید عبادت از آنست زندگی ابد بخشیده انسر سرزوی آن خورشید
اوج ذره پروزی را ز نور فرخندگی چهار گرمی در خلافت که هر یک
دره التاج تارک اقبال اند فروغ نیک اختیاری داده الجرم آن سرور ادب پرور
بشکر این عطیه کبری و سپاس این موهب عظمی آن والا گهرانرا تعلیم
اوضاع محمودة و آداب ستوده و اخلاق پسندیده و اطوار برگزیده و اجتناب
از افعال نلشایسته و کردار و گفتار نکوهیده و تقوی و رزق و دیانت و امانت
از آن رو که هر یک باعث اعتدال مزاج جهان و علّت ازام طبایع

جهانیانست و اورنگ آرایان زمانرا ناگزیر فرموده بهریک ملکی وسیع و مملکتی فسیح ارزانی داشتند و سر رشته انتظام و سرانجام رفق و فتن و بست و کشاد مهام مملکت مذکور بررای رزین ایشان حوالت فرمودند و در سلوک وادی کشور کثائی هادی گشته بخيال تسخیر ولایات نزدیک و دور انداختند - چون بظرفیض اثر اعز و ارشد و بحسب قدر و سال از همگذان کلان تر بادشاه زاده محمد دار اشکوه بود بعد از رخصت انصراف دیگران باقطاع مملکت از فرط محبت معنوی و خواهش باطنی که بآن والا گهر داشتند پیوسته جلیس مجلس افس و انیس محفل قدس ساخته به یک لحظه دوری آن سلطنت مآب از جذاب خلافت تجویز نمی فرمودند - و در جمیع امور و همه حال او را بحسن سلوک و به نکویی با برادران و مراعات مراسم موافقت و موافقت اخوان و از بدی عاقبت ترک وفا و رفاق و سوء خانمت اظهار ذفاق تحویف و تحذیر نموده هر چند خواستند که فی مابین همواره طریقه برادری که انصرام آن هنجار مستقیم میان اخوان صداقت آئین رسمیت مقبری مسلوک داشته نوعی تاکید و اهتمام در اتمام مراعات آن نمایند که سلسله الذهب اخوت و صداقت از هر دو طرف بوثایق خلود و علایق دوام متانت پذیرد - اما چون مقتضای قضا نامر دیگر تعلق پذیرفت و سرانجام امور خلافت و فرمانروایی در وقت مقرر به ید قدرت و اقتدار این قومی بازوی سراپا نیرو رفته بود اثری بر آن مراتب متمتب نشد و این همه سعی اشرف و نصایح ارجمند فائده نداده بجای فرسید بلکه صورتی چند از رنگ آمیز پای فتنه پرستان و مکر و دستار ناراستان که داستاها ساخته از افسون فساد افسانهای پرداخته بودند جلوه گر عرصه ظهور گشته کار بجای رسید که فی مابین ابواب پرخاش و ستیز مفتوح و راه صلح و صالح مسدود شده

و نجش تمام بخاطرها با یافته بمرتبه که هر کدام در مقام تلافی و تدارک
 این امر نامرضی پای قائم فشرده در طریقه و جوب انتقام نهانی تودد می
 نمودند - و بی اختیار از جاد آمده از خویشتن داری بر آمده منتظر وقت
 و قابو بودند تا آنکه عارضه ناملائم عارض ذات اقدس و مزاج مبارک اعلی
 حضرت ظل سبحانی که باعث تعدیل امرجه و تقویم طبیع عالم بود گشته
 از فوج اعتدال انحراف یافت و خبر شدت و طول مدت آن در ملک
 شهرت یافته بسبب بعد مسافت و خمال اشرا و مسدود گشتن ابواب رسل
 و رسانل بتجویز شاهزاده کلان و مقید شدن و کلا و فرسیدن خبر واقعی
 چگونگی احوال خیر مآل بصوبجات دکن و نزدیک و دور که بتذویر رفع
 مواد فتنه و فساد و حصول جمعیت خواطر اشتها آن واجب عقلمی و
 مستحسن شرعی بود معامله از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب
 فساد عظیم گشت - و در ضمن این بد اندیشی چند برای علاج دو روزه
 کار پیشانی عالم را وسیله جمعیت خود افگشته باخبر نویسی راست و
 دروغ در آمده عرایض اخلاص آمیز به هر طرف فرستاده معامله برونگ دیگر
 و نمودند - و هم درین وقت بسبب آنکه شدت گوانی و کثرت ضعف و
 ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر می نمود آن حضرت علامت ارتحال
 در احوال خیر مآل آشکارا یافته از غایت دینداری و اسلام بسرانجام مواد
 معاد پرداخته باحضر چندی از خاصان و عمدهای دولت فرمان جهان
 مطاع صادر فرمودند پیش از آن که مجلس قرار بیعت دست بهم داد
 ابواب اندرز گویی از هر روی کشوده نخست حاضران انجمن را به
 نگاهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و موافقت ظاهر و باطن در هر وقت
 و همه حال و موافقت در همه جا بآن والا جاه وصیت فرموده آنگاه مواعظ
 ارجمند و پندهای دلپسند در همه باب خاصه تحصیل رضامندی و

خرسندی جناب الهی و حسن سلوک با عموم خلائق خدا و رعایت رعیت و جاذب سپاهی آویزه گوش هوش آن چشم و چراغ دودمان خلافت ساختند - و بذایر آنکه چاره تدبیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و دفع مفتضای آن از حوصله طاقت خردمندان افزونست دل از خلافت دنیا برداشته از راه آب سرعت باد و سحاب خود را کشتی سوار با کبرآباد رسانیدند - چه ازین جهت و چه از بهنگز عدم دوز بینی و نا عاقبت اندیشی شاهزاده کلان که ناسزاوری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منسوب گشته متصدی خدمات بی نسبت شده بودند و نیز بحکم اقتضای قضا در سائر تدابیر خطاهای صریح روداده سر رشته ملک رانی و قانون جهان ستانی از دست رفت و بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خللهای کالی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - بذحریکه عنقریب بتقریب ذکر کیفیت حال مذکور می گردد - مجماً حضرت وهاب بی منت و بخشندگی بی منت بحسن نیت و صدق طوبیت و توکل کامل و یقین ثابت آنحضرت در عین نومیدی زندگی از سر نو بخشیده مدت عمر اشرف را بجهت تماشای بازیچههای روزگار لعبت باز سرمایه افزایش داد - و بسلسله جنیانی قضای مذکور و سر نوشت مسطور در پایان احیان کوفت و چهره نمائی شاهد صحت از پرده غیب معروض رای گیتی آرای ایستادهای پای تخت همایون بخت گردید که شاهزاده مراد بخش کار زیاده از پایه خویش فرا پیش گرفته بی آنکه تدبیر درستی اندیشد یا منصوبه صایبی ببیند محض باستماع خبر نا خوشی مزاج و هاج مرتکب انواع افعال مذمومه گشته بگفته نا آزموده کاری چند میر علی نقی بی گناه را که دیوان سرکار و از حضور پر نور باصلاح مفاسد او مامور بود و از روی خبر طلبی و هوا خواهی برای خریدت او کلمات ارجمند بگوش

او می رسانید بی باعنی و سببی بدست خود کشته قبل از آنکه مطالبش صورت درستی برگردد و مقصد او اصلی بهم رساند سکه و خطبه بدام خود کرد - همچنین محمد شاه شجاع از خام خیالی و نادانی سواران بنگاه اطاعت و اذیت بر آورده بحمايت زمینداران که بعقیده باطله و اغراض فاسده همراهی اختیار نموده مطلق العنان بتوکلناز در آمده از روی تده اندیشی و کم فروغی که ناشی از طغیان منشی و نقص فطرتی است دست تصرف بر اکثر محال، خالصه شیفته دراز کرده بر بعرضه مقابله و مواجهه نهاد - اعلیٰ حضرت بذات مصلحت و رعایت مراسم حرم و نوازم آگاهی که رکن اعظم بادشاهی است از مراد بخش حساسی برداشته بذات رعایت خاطر بادشاهزاده کمال که بذای کار بر خواهش طبع خود نهاده بود بی آنکه به تسلی و اطمینان خاطر او پرداخته بحسن عاطفت و مهریاری برگردانند لشکر گران بسرداری فخر نوخیز حدیقه دولت و افتخار شاهزاده والا شکوه و اتالیقی و کارگزاری میرزا راجه جی سنگه که در فزون تدبیر عظیم الفظیر روزگار است با خزانه گران و فیلان نبود آمده کار زار دیده و دیگر امرای نامدار و بیست هزار سوار جوار و ده هزار پیاده تفنگچی تعیین نمودند - و در وقت رخصت سلطان سلیمان شکوه را بعزایت خلعت خالصه و نیمه آستین و خنجر مرصع با پهلوانخانه و اضافه سه هزاری دو هزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار و دو اسپ عربی و عراقی با ساز طلا و فیل و ماده فیل با یراق نقره اختصاص بخشیده آنگاه میرزا راجه جی سنگه بانضمام هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره از حلقه خالصه و یک لک روپیه نقد و بهادر خان ذریب دارا شکوه را بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار از اصل و اضافه و اسپ

با ساز طلا و خدمت موبه داری بهار به نیابت شاه بلند اقبال و راجه انورده را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار در اسپه سه سپه و عفتیت اسپ عراقی با زین مطلا و شیخ فرید را بعطای خلعت و دایر خان را بعطای ذقاره سرافندخار بارج عیوق بر افراختند - اعتماد خان ولد اسلام خان بخدمت دیوانی و بخشش گری این فرج عز امتیاز یافته عفتیت خان ولد ظفر خان از تغیر مومی اینه بخدمت داروغگی کتاب خانه معزز و مفتخر گردید - و به همین دستور شاه بلند اقبال سائر سرداران و مردم کار آمدنی خود را که سالهای دراز بمرمت حال و تربیت آنها پرداخته بود بکمک تعیین نموده از عدم تمیز و صلاح وقت از خود جدا ساخت - چون لشکر ظفر اثر رو بمقصد نهاده در نواحی بنارس خود را بار رسانیدند آن عزیز مصر بی جوهری که همه وقت گرفتار مستلذات نفسانی و اکثر اوقات مست گران خواب بی خبری بوده از تدبیر کار و گردش روزگار اصلاً آگاهی نداشت بی آنکه دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی بر کشاید و گرمی هنگامه گیر و دار بمیان آورده صف آرائی نماید بدمدمه افسون افسانه راجه مذکور دیده برهم نهاده هنوز سر از بالش راحت بر نداشته بود که اعوان و انصارش از ضرب تیز دستی بهادران جنود فیروزی آمود مغلوب و منکوب گشته رو بواستی فوار و حق بر باطل فایق آمده خلقی نا محصور قتیل و ماسور گردید - و خود نیز از شور دار و گیر با کمال غنوده خردی و مدهوشی از شاد خواب غفلت بیدار و هشیار شده لمحک در میدان کارزار ثبات قدم ورزیده از باب حرکت مذبوحی بدست و پا زدن در آمده در آخر کار نام و ننگ بباد فنا داده خیمه و حرگاه و دیگر اسباب و اشیا را بقرار گاه گزاشته و بتاراجیان و یغمائیان لشکر ظفر اثر سپرده جان مفت از آن مهلکه بردن غنیمت شمرده با هزاران

عاز و بدنامی کشتی سوار رو بسوی پتفه گذاشت - و چند روزه توقف اولیای دولت بسبب تردد راه خشکی از جمله مساعدت‌های روزگار و هم‌راهی بخت شمرده از آن مکان نیز بشتاب بخت برگشته و دولت راجع راه راج محل پیش گرفته خود را به پناه عقبه دشوار گزار موافق رسانید - و از جهت شکست درست و تفکی عرصه کار در آن مقام نیز توقف فرزیده دست استیمان بدامن استشفاع زده فدامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج نموده عرضداشت ضراحت آمیز بعنوان از باب زینهار بدرگاه آسمان جاه ارسال داشته درخواست عفو تقصیرات خود و توفیق عنایت از حضرت سلیمان مغزالت درین باب نمود - از آن جا که مدار کار آن قبله آفاق با عامه خلق خدا بر مدارا و اغماص عین و فرورگذاشت تقصیرات است چه جای فرزند دلبند مطلقاً در مقام انتقام در نیامده بمقتضی مهر ابوت همت بر نظام احوال و درستی شکست حال او برگماشته بمعادرت و مراجعت شاهزاده سلیمان شکوه با سائر لشکر فرمان دادند - و از فرط فوازش و مهربانی منشور عاطفت مضمون مشتمل بر نصایح خیرت بخش عبرت آموز و وصایای بصیرت افروز از موقوف خلافت بجهت تسلی خاطر آن قرة العین فرستاده مملکت بنگ را بدستور سابق بتصرفش وا گذاشتند *

بیست و ششم جمادی الثانی سنه سی و در جلوس والا سلطان سلیمان شکوه را که بفریب ارباب لشکر برشاه شجاع دست یافته بود حسب الائتماس شاه بلغد اقبال بمنصب بیست هزاره پانزده هزار سوار ده هزار برآوردی پنج هزار دو اسپه سه اسپه و راجه جی سنگه بمنصب هفت هزاره شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و دایره نین را بمنصب سه هزاره سوار سر بلغد و معزز گردانیدند *

از بدایع وقایع که بعد ازین واقعه سمت وقوع یافته آنکه چون بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب رو نمود و ظفر و فیروزی نصیب لرئیس دولت و بهر روزی گردیده حالت منتظره نماید و حقیقت تمام در عارضه رو نموده گرانج کوفت بالکل کرانه گزین گردید و ازین باب امری که باعث تفرقه خاطر اشرف تواند شد متوقع الوقوع نبود جذبۀ خواهش شوق افزای سیر و شکار دارالخلافه شاهجهان آباد دامن کش و محرک اراده آن حضرت گردید - درین وقت بادشاه بلند اقبال تمهید مقدمات دولت و پیشرفت امور سلطنت خود را در نظر داشته اموری که متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بود بمیان آورده خاطر نشان اشرف نمودند که از دیر باز مراد بخشش از جاده کعبه مقصود پایدرون فهاده از عمل ناصواب باز نمی آید بالفعل مصلحت آنست که صوبه احمد آباد ازو تغییر ساخته بجاکگیر داری برار مقرر فرمایند - اگر اطاعت حکم بجا آورده برهمتنوی بخت متوجه آن سمت گردد از سر تصدیقات او گذشته ابواب عفو بر روی روزگارش مفتوح باید ساخت - و اگر از عدم دور بینی ترک اندیشههای دور از راه نداده سر از حکم باز زند و سر رشته بهبود از دست داده فرموده بجا نیارد گوش نابی بلیغی داده و ادب کما یذبعی نموده مقید بحضور اشرف باید طلبید - و چون شاهزاده بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر را نیز جمعی از مذافقان به نیرنگسازی از راه برده خواه ناخواه برین صیدارند که در مقام کینه توزی و انتقام کشی آن برادر هزیمت خورده و کمک این برادر که سر بفساد برداشته بود آمد با لشکری شایسته از مردم بادشاهی و شاهی که بالفعل با خود دارد به بهانه عیادت رو بدرگاه فلک جاه آورد و از هر راه که رو دهد خلل در اساس پائدار دولت ابد پیوند انگذد - چنانچه بهمین اراده در مقام استمالت

امرا و ارکان دولت در آمده اکثری با از خود کرده پیش از آنکه پرده از روی کار افتد و راز نهانی آشکارا شود باین پخته کاری در لباس پیغامهای نهانی کار خود می کند - و زری که از قطب الملک بعنوان پیشکش بدست آورده بی اجازت والا صرف فراهم آوردن سپاه و جمعیت نموده عنقریب است که قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده کمر بجنگ بزند - خدا فخرهاسته اگر درین وقت بذیروی ازین دست لشکر عظیم که سابق بجهت تسخیر بیجا پرر از حضور پرفور تعیین شده بود و الیوم باوست از شاهراه اطاعت برگردد و مباحث استقلالش که خزانة معمور و جاگیر آباد مستحکم است از زر پیشکش مشید تر شود هر آینه ازین معنی فتوی بدولت بنارید طراز رسد که تلافی تدارک آن از حیث امکان بیرون باشد - صوابدید وقت چنان است که فرامین مطاعه در باب طلب سائر امرا و تعینتین صوبه دکن شرف صدور یافته بعد از آن مبلغه در آوردن خزانة مذکور بمیان آید تا باین وسیله بتدریج ضعف و دشمنی در احوال آن والا اقبال عالی جاه راه یافته مواد شوکت و حشمتش کمی پذیرد و اعوان و انصار که علت استقلال و اقتدار آن عالی جاه است بر بقلب دهد - اگرچه شاه بلند اقبال بحسب ظاهر دولت خواهی نمود اما بطناً در پی نا دولت خواهی خود بود و صوابدید مصالح دولت را پی سپر کرده و چشم از مراتب آگهی پوشیده و بجرم این معنی از همه بی بهره گشته دولتی باین پایه بزرگی و نعمتی باین مثابه عظمت از دست داد - هر چند اعلی حضرت بقبول این معنی مبادرت نمودند و در باب فرستادن فرامین ایستادگی تمام فرمودند لیکن از فرط غلبه و وفور تصرف آن بلند قدر در مزاج مبرک امتناع از پیش فرست - و خواص نا خواص مناشد والا متضمن آن مضمون فاصواب مصحوب چندی از بسوالان شرف صدور

یافت - در عین وقت کار که آن شاه والا جاه مشغول به تذبیه و تادیب
 اهل بیجا پور از روی تسلط و غلبه تمام لشکر منتشر او را در مضیق احاطه
 داشتند یسار آن مذکور رسیده خلیل در بذلی ثبات و استقرار مردم افکندند
 و این حرکت نا هنجار باعث کدورت ضمیر انور شده مایه شورش عظیم
 گشت - چنانچه جمعی از امرا و ارکان مثل مهلبت خان و زو ستر سال
 وغیره بی اطلاع عالی متوجه اکبر آباد گشتند - و زبده کار آگاهان معظم خان
 که سر کرده این کار بود نیز سلوکی که اصلاً موافقت با روش و دستور العمل
 خود نداشت در میان آورده خواست که بی رعایت شرط موافقت
 و دریافت اجازت عالی روانه حضور اشرف گردند - لا علاج بسبب
 عدم رفاقت مردم و تعلق خاطر بچگونگی احوال اعلی حضرت ملتتمسات
 اهل بیجا پور را بدبجه قبول جا داده بامان دهی و جان بخشی و قبول
 مصالحه و معاهده رضا دادند - و سرانجام کار و اتمام این مهم دشوار را
 بوقت فرصت حواله نموده عیان انصراف را انعطاف داده متوجه اورنگ آباد
 گشتند - و بمجرد رسیدن آن مکان بخان مشار الیه از راه مدارا پیغامی
 چند داده خواهش آمدن حضور فرمودند - چون از پیغامهای مذکور بسمع
 قبول اصفا نموده اطاعت امر جلیل القدر نکرد حکم والا شرف نپذیرد
 یافت که شاهزاده سلطان محمد بزودی روانه گشته بهر نهجی که ممکن
 باشد او را در موقف دولت حاضر سازد - و پس از آنکه فرموده بنغاز
 پیوست و او بحضور انور رسید بحکم سیاست سلطانی در همان مجلس
 مقید ساخته بقلعه دولت آباد فرستادند - و خزانه و فیلان و دیگر اموال
 را بید ضبط در آورده تحویل تحویلداران سرکار عالی نمودند - و همچنین
 در باب شاهنواز خان که باوجود نسبت قرابت پهلو از رفاقت تهی
 کرده تن بطاعت در فداده بود بمقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام

بی توقف امر عالی بظهور پیوست که هوا خواهان سرکار عالی بضبط نقد و جنس او پرداخته بجهت عبرت دیگران خان مدکور را نیز نظر بند نگاهدارند - اعلیٰ حضرت خلافت مرتبت از استماع این مقدمه قرین کدورت و ملال گشته فرمان عالیشان بخط همایون صادر فرمودند که درین وقت چنان بموقف عرض واقفان محفل عز و جلال رسید که آن فرزند ارجمند آن در سید بی گناه را که مصدر انواع خدمات شایسته و متصدی صدور اقسام اعمال نیکو بندگی گشته بحکم کار فرمائی عقل ادب آموز و خرد هوش افزا اطاعت حکم بجا آورده روی از ادب بجناب خلافت آورده بودند بتحریریک اغوی بعضی زیاده سران بتاراج نقد و جنس آنها پرداخته در دولت آباد محبوس ساخته - مقید ساختن کسانیکه وجوب اطاعت خداوندگار خود را جزو ایمان و صدور مخالفت او را بغی و عصیان شمرده در شاه راه اخلاص ثابت قدم و مستقیم باشند از اخلاق پسندیده بغایت دور نمود - خردمند سعادت یار آنست که عنان اختیار خویشتن داری در جمیع احوال و اوقات خالصه هنگام استیلائی فوت قاهره غضبی از دست نداده مالک نفس خود تواند گشت و تلخی فرو گذاشت بآن مایه مرارت در نام عفو از چاشنی شهد انتقام دیدن تر انگاشته مغلوب نفس امّاره قهری نگردد - فکیف درین حالت که صورت عذری هم در میان بود گنجایش آن داشت که معدرت آنها را خرد پسند انگاشته خرسند می گشت و بانعام نقد و جنس مایه اعتبار آنها افزوده بکمال مهربانی رخصت می داد نه آنکه بضبط اندرخته سالهای دراز پرداخته حکم قید می فرمود - اکنون هم اگر عفو را بر انتقام سبقت داده و از روی لطف مهر اندوزی را بر کینه توزی برگزیند و برای توسل عفو و صفح این نورمان را وسیله انگارن موجب رضامندی طبع اشرف که وسیله رستگاری هر دو سراسر خواهد بود *

فرمان دیگر بنام مراد بخش شرف صدور یافت - خلاصه مضمونش آنکه چون آن فرزند رعایت مراسم ادب را بجا نسیان و سیلاب فراموشی داده انواع بدسلوکی و بیروشی که اصلاً مابین حق شناسی و عقل نسبت نداشت آغاز نهاده مصدر کمال تقصیرات شده دیده و دانسته چشم از لغزشهای او پوشیده بمقام انتقام ناسپاسی حق تربیت و نوازش دائمی در نمی آئیم و سایر کوتاهیها و زلات اقدام او را حواله بعفو معذرت آموز و حلم جرم سوز فرموده حکم فرمائیم که بمجرد وصول این فرمان واجب الطاعت و الاذعان روانه برار که درین ولا بجایگزیر از مرحمت شده گردد و در برابر برداشتن این مایه جرأت و بدل این گونه عنایت بگوناگون سپاس گزاری قیام نموده دقیقه از دقائق این مراتب مهمل و معطل نگزارد - و اگر آماده حق شناسی نگشته راه بغی و طغیان خواهد سپرد و از فرموده تخلف و تجاوز نموده روانه برار نخواهد گردید بحکم آنکه بر ادیب روزگار یعنی جهانیان واجب است که بی ادبانی فافهم را بتادیب گوشمال آگاه ساخته بر سر راه آورد و چندی در زندان سکاوت که دبستان آگاهی کودک مغشای غمخیز خود است بپاداش کردار نابکار گرفتار دارد هر آینه بسر انگشت تذبذب پندت از گوش آن سرمست بادا نخوت و پندار بر آورده بیدار و هوشیار ساخته خواهد شد *

چون این فرامین سعادت توئین از موقف خلافت بشرف صدور پیوست و جواب معذرت آمیز از هر دو جانب صورت ارسال پذیرفت ازین رهگذر فی الجمله یاسی روداده کار از مواسا و مدارا و تساهل و تغافل گزشت - بصوابدید شاهزاده کلان بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و شصت و هشتت مهراجه جسونت سنگه را بتخلعت و شمشیر موصع و اضافه هزاره سوار بمنصب هفت هزاره هفت هزار